

پرده نقره‌ای

تاثیر گذارترین فیلم تاریخ سینما معرفی شد

گروهی از محققان در ایتالیا با بررسی بیش از ۴۷ هزار فیلم، اقدام به معرفی تاثیر گذارترین و الهام بخش ترین فیلم‌ها، کارگردانان و بازیگران تاریخ سینمای جهان کردند.

در این پژوهش محققان با بررسی ۴۷ هزار فیلم در ۲۶ ژانر مختلف سینمایی و با استفاده از آراءات موجود در پایگاه اطلاعات سینمایی IMDb به این نتیجه رسیدند که فیلم «جادوگر شهر آژ» به کارگردانی ویکتور فلمینگ محصول سال ۱۹۳۷ میلادی، الهام بخش ترین فیلم صنعت سینما بوده است و تاکنون بیشترین آراءات به آن شده است.

محققان با استفاده از چهار رویکرد محاسباتی و بدون در نظر گرفتن فیلم‌های کوتاه و فیلم‌هایی که هیچ آراءی به آن هان شده است؛ اقدام به معرفی ۲۰ فیلم تاثیر گذار تاریخ سینما کردند که همه آن‌ها محصول قبل از سال ۱۹۸۰ میلادی هستند و پس از «جادوگر شهر آژ» که در رتبه نخست جای گرفته، فیلم‌های «جنگ ستارگان» و «روانی» رتبه‌های دوم و سوم رایه خود اختصاص داده‌اند. «همیشه‌ری کین»، «متروپلیس»، «کازابلانکا» «کنترل سترنج‌لو» و «زم‌ناو پوتمکین»: از دیگر آثار برجسته حاضر در این فهرست هستند. دکتر «لیویو بیوگلیو» استاد دانشگاه تورین و یکی از محققان گفت: هدف اصلی این پژوهش، یافتن فیلم‌هایی است که از نقطه نظر تاریخی دارای بیشترین اهمیت هستند. این محققان برای رتبه‌بندی تاثیر گذارترین کارگردانان و بازیگران تاریخ سینما برای جلوگیری از یک جانبداری به سمت فیلم‌های قدیمی تر، از روشی استفاده کردند که بر اساس آن تاثیر گذاری فیلم‌ها با فیلم‌های اکران شده در همان سال مقایسه شده‌اند. آلفرد هیچکاک تاثیر گذارترین کارگردان تاریخ سینما معرفی شد و پس از آن «استیون اسپلبرگ» در جایگاه دوم قرار گرفت. همچنین ساموئل ال جکسون، نام کرو، لولئیز مکسول و کری فیشر نیز به عنوان الهام بخش ترین بازیگران سینما شناخته شدند.

■ ■ ■

از گلدن گلوب جدید رونمایی شد



انجمن مطبوعات خارجی هالیوود (HFPA) روز پنجشنبه ۲۹ نوامبر اعلام کرد که تندیس جایزه گلدن گلوب را طراحی مجدد کرده است. این طراحی جدید برای هفتاد و ششمین مراسم سالانه جوایز گلدن گلوب در نظر گرفته شده که فرارسست ششم ژانویه ۲۰۱۹ را گزینا شود.

یکی از نخستین تغییراتی که در جایزه جدید به چشم می خورد دندون پایه هر مری مربعی جایزه است که به جای آن یک فلز استوانه‌ای قرار گرفته است. جایزه جدید که از روی، برنج و برنز تشکیل شده است، وزنی معادل ۷٫۸ پوند یعنی ۲٫۳ پوند بیشتر از جایزه‌ای که سال گذشته اهدا شد، دارد. این جایزه هم چنین از لحاظ اندازه کمی بزرگتر از جایزه قبلی است. ارتفاع جایزه سال پیش ۱۰٫۷۵ اینچ یا عرض ۱۳٫۵ اینچ بود در حالی که بلندی جایزه جدید ۱۱٫۵ اینچ یا عرض ۱۳٫۷۵ اینچ است. این اولین بار نیست که تندیس جایزه گلدن گلوب تغییر شکل می دهد. پیش از این در سال ۲۰۰۹ نیز انجمن مطبوعات خارجی هالیوود تغییراتی روی این جایزه انجام داده بود. فهرست نامزد های جوایز گلدن گلوب امسال ۶ دسامبر (۲۳ آذر) اعلام می شود.

■ ■ ■

احسان کریمی به فراستی:

این صحبت ها یک دهم هتاکي های تان بود!

احسان کریمی در یادداشتی نوشت: آقای فراستی عزیز آن هنگام که در برنامه هفت به کوچک تر و بزرگ تر از خودتان زیر نام نقد زنده ترین توهین ها را می کردید به خاطر دارید و به خاطر دارید چه الفاظ رکیکی را رویه روی دوربین به زبان می آوردید؟ شما خود سنگ بنای بی احترامی در سایه نقد را گذاشتید. طبیعی است از هر دست که بدهید از همان نیز در یافت می کنید، در همین بر نامه اخیر نیز شما اولین نفری بودید که شروع به توهین کردید وقتی به آرش ظلی پور گفتید من به سوالات توجواب نمی دهم چون حرف هایت باد هواست. من آمده ام درباره سینما حرف بزنم، و طبق معمول شروع به کوبیدن دوسه فیلم کردید با همان ادبیات. جناب آقای فراستی با شما طوری صحبت شد که یک دهم هتاکي های تان نسبت به بزرگو کوچک سینما بود.

«سرو زیر آب»؛ نگاهی بدیع به حماسه سیاوش؛

بازی حقیقت و آرامش

مرده ها که رفته اند و اگر بی نام و نشان و گمنامند، فضیلتی است که خود انتخاب کرده اند، پس چرا باید بر سر پیکر های گمنام شان، چانه زنی کنیم، هر پیکر گمنامی که قدیمی تر باشد و کسی دنبالش نیامده باشد، گزینۀ مناسبی است برای آرام کردن دل پدر و مادری که در جست و جوی نشانه ای در حد استخوانی باز مانده از وست. پس در جهان پدیداری جهان بخش، این زنده ها هستند که اهمیت دارند؛ اگر جنگ سهم خود را این چنین بی رحمانه و با چشمانی بسته به رنج و درد زندگان می ستانند، جهان بخش این چنین در مقابل آن می ایستد و هوای زنده ها را دارد.



آذر فخری، روزنامه نگار

نام فیلم: سرو زیر آب
کارگردان: محمدعلی باشه آهنگر
نویسنده: محمدعلی باشه آهنگر و حامد باشه آهنگر
بازیگران: بابک حمیدیان، مینا ساداتی، مسعود رایگان، هومن برق نورد، هما یون ارشادی، مهتاب نصیرپور و ...

آهنگساز: بهزاد عبدی
داستان فیلم: «ستاد معراج شهید» گروهی از افرادی بودند که کار جان فرسای کشف و شناسایی پیکر های شهدا را بر عهده داشتند و هویت و لوازم همراه آن ها را ثبت و ضبط می کردند. این ستاد، در اغلب موارد با شهدایی مواجه می شد که یا سوخته بودند یا سر نداشتند، و یایی پلاک و نشانه بودند و... به هر حال در چنان وضعیتی بودند که تشخیص هویت آن ها نه فقط برای ستاد که برای والدین و نزدیکان خود شهدا هم گاه سخت و ناممکن بود. اما به هر حال این ستاد نهایت سعی خود را می کرد که هویت پیکرها را هر طور شده، شناسایی کند؛ چون با خیل مراجعانی طرف بود که دنبال باقی مانده ای از عزیز خود می گشتند. در چنین وضعیتی است که پای احساس و عواطف انسانی به میان می آید؛ گاهی نمی توان پدر و مادری را دست خالی بازگرداند. گاهی باید به او حتی شده تکه استخوانی از عزیزی، هر کس که می خواهد باشد، داد تا آن را ببرد، دفن کند و گوری داشته باشد برای گریستن و تسلی یافتن و تراژدی آمیخته با درام فیلم «سرو زیر آب» این گونه آغاز می شود.

بازی حقیقت یا آرامش!

در ایسن میان، جهان بخش (با بازی بابک حمیدیان)، نقش فعالی در همراهی والدین و نزدیکان شهدا برای شناسایی فرزندان شان دارد و گاه میان برهایی در این مسیر می زند؛ او تلاش می کند، پیکر های گمنام و غیر قابل شناسایی را به دست خانواده داغدار بسپارد با این

شرط که در گوشه سنگ قبر او خیلی ریز نوشته شود «فرزند خوانده» یا «مانت» تا اگر فردا روزی، این پیکر مدعی پیدا کرد، تمام این دور زدن ها و در واقع تقلب های او حول محور این عقیده اش می چرخد که در حال حاضر آرامش دادن به والدین شهدا مهم تر از گفتن حقیقت به آن هاست و حقیقت در این جا یعنی درست است که این پیکر شاید شبیه فرزند شما باشد، شاید هم نام آن باشد، اما ما آن را نباید به شما تحویل دهیم تا زمانی که دقیقاً مشخص شود این پیکر مال چه کسی است. اما جهان بخش اصلاً از این قاعده و قانون پیروی نمی کند و به سبک و سیاق خودش، بازی «آرامش» را پیش می برد و برای ادامه جدی این بازی، توجیه هم دارد: بسیاری از رزمندگانی که پای در خط مقدم می گذارند، بیشتر ترجیح می دهند «گمنام» باقی بمانند، چون آن را فضیلت می دانند و چنین است که در کشف پیکر های شهدا، گاه با پیکری مواجه می شوند که ۱۵ پلاک شناسایی بر گردن دارد و در همان زمان تعداد زیادی پیکر شهید دارند که علامت و نشانه ای برای شناسایی ندارند! اما بالاخره دست جهان بخشی که به گفته یکی از همدستانش، گاهی چهار تکه استخوان را که حتی معلوم نیست متعلق به یک نفر باشد، به خانواده ای می دهد تا آرام شان کند، رو می شود. درست در جایی که جهان بخش از این بازی احساس سرخوشی می کند پسون حس می کند این کارش عده بسیاری از خانواده های داغدار را با نشان دادن بر سرگور فرزندان، آرام و مطمئن می کند. اما اگر جهان بخش تا این جا خوب بازی کرده است، باید حواش باشد که این بازی در محضر روزگار انجام می شود و روزگار، هر گز بازی نمی خورد و ید طولایی در رو کردن دست ها و گرفتن مچ ها دارد. و گاه در چنین وضعیتی، برای خلاصی از محصمه ای که روزگار در برابر آدمی می گذارد، باید از جان و جگر گوشه هزینه داد و جهان بخش از قضا پای

این هزینه می ایستد و آن را تمام و کمال می پردازد. **باید هوای این زنده ها را داشت** مرده ها که رفته اند و اگر بی نام و نشان و گمنامند، فضیلتی است که خود انتخاب کرده اند، پس چرا باید بر سر پیکر های گمنام شان چانه زنی کنیم، هر پیکر گمنامی که قدیمی تر باشد و کسی دنبالش نیامده باشد، گزینۀ مناسبی است برای آرام کردن دل پدر و مادری که در جست و جوی نشانه ای در حد استخوانی باز مانده از وست. پس در جهان پدیداری جهان بخش، این زنده ها هستند که اهمیت دارند. اگر جنگ سهم خود را این چنین بی رحمانه و با چشمانی بسته به رنج و درد زندگان می ستاند، جهان بخش این چنین در مقابل آن می ایستد و هوای زنده ها را دارد. مدام در تلاش است، از این شهر به آن شهر می رود تا بلکه بازی «آرامشی» که شروع کرده است، ادامه بیابد.

اما گاهی زنده هایی هم پیدا می شوند که حقیقت را ترجیح می دهند. زنده هایی که می توان آنان را در قالب مذهبی گنجاند که «پیکر» و «کالبد» پس از مرگ چندان اهمیتی ندارد؛ نه از آن جهت که برای «دین» ارزشی قائل نیست، بلکه بر اساس آموزه هایش این «روان» است که ارزش و جایگاه رفیع تری دارد و بدن و جسم باید نصیب همان زمین و خاکی شود که از آن برخاسته است. این زنده ها، هم وطنان زرتشتی، وارد

برای آمد و شد آدم هایی که در اقلیم ها و با اعتقادات و آداب و رسوم مختلف، زندگی می کنند، اما همه داغدار یک سیاوشند؛ سیاوشی که در آتش فرو می شود تا «حقیقت» خود را آشکار کند.

در هم تنیدگی اسطوره و واقعیت و نیز ادیان و اعتقادات مختلف در فیلم «باشه آهنگر» حس خوبی «سیاوش»ی که در آتش می رود در پی حقیقتی است که همه ما به آن نیاز داریم حتی اگر با دانستن آن، آرامش مان را از دست بدهیم. امسا، در نهایت انسانیم و لاجرم در جست و جوی آرامش و در راه آرامش، گاه از حقیقت و پذیرش آن سمری تابیم.

چپستانی زرتشتی (با بازی مینا ساداتی)، به هر طریقی می خواهد حقیقت را بداند. او برای آرامش به دانستن حقیقت نیازمند است نه پیدا کردن و در دست داشتن پیکر برادرش. برای همین با جدیت تمام دنبال کار را می گیرد. چپستا، خواهر بیدار دل سیاوش موبد زاده است که اگر زنده باشد، جانشین پدر خود در آتشکده خواهد بود. در واقع چپستا به دنبال سیاوش است زیرا او قرار است حقیقت اعتقادی قوم و تبار او را ادامه دهد. اما اگر حالا که رفته و گم شده، باید از این ماجرا مطمئن شد. آتشکده نباید بی موبد بماند. این آتش، نباید خاموش شود. این سیاوش باید هم چنان بر سر آتش حقیقت بایستد و آن را روشن نگه دارد. ماجرای چپستایی که به دنبال برادر است، چنین است.

باشه آهنگر، به خوبی از پس نمایش وحدت و همراهی و همدلی مردمانی که از قوم و تبار و از دو دین هستند؛ اما هر دو خدابرستند برمی آید. خانواده زرتشتی با احترام و نیز با عتاب تمام از سر سفره ای که صاحبش بر سر آن نیست برمی خیزند؛ این هم نانی، تنهارمانی معنادارد که اینان در موردی که باهم اختلاف دارند، به توافق برسند. اما این توافق نه بر سر سفره نان، که بر پیکر یک شهید، یک سیاوش بادوبدن، اتفاق می افتد. این جاست که ملودرام، از پیش، تماشاگر را آماده کرده است که فاجعه و تراژدی را که در عمق فیلم در جریان است، احساس کند و به درک و هم دلی که پیام فیلم است برای زندگان، دست یابد.

ملودرامی که شکاف ها را می پوشاند!

گاهی نمی شود به صراحت گفت که جنگ با ما چه کرده است. گاهی نمی شود در مورد کار آدم هایی مثل جهان بخش، به صراحت و قطعیت تمام، قضاوت کرد و حکم داد. داستان جنگ، داستان غربیی است. در دنیای سینما، کم نبوده اند و نیستند فیلم های باشکوهی که درباره جنگ و «نه» به آن، ساخته شده اند؛ فیلم هایی که در ذات و عمق



خود، با نمایش چهره کریه جنگ انسان را، دردها و ناتوانی هایش را ستایش کرده اند. و البته بیش از آن که به دنبال آرامش باشند، در جست و جوی رساندن یک پیام حقیقی و انسانی بوده اند. هر چند که نگاه بسیاری از این فیلم ها، به واسطه مضمون جنگ جهانی دوم بیشتر در حمایت از قوم دین خاصی بوده و هست، اما نمی توان این واقعیت را نادیده گرفت که سینمای غرب، در حماسه پردازی در عرصه فیلم با تکیه بر اسطوره های غربی بسیار موفق و تاثیر گذار عمل کرده است. باشه آهنگر نیز در پرداخت سرو زیر آب، به حماسه و اسطوره نزدیک شده است؛ سیاوش و گذر اواز آتش برای اثبات حقانیتش اسطوره ای ایرانی است که متعلق به همه مردم ماست و فردوسی با هنرمندی تمام، آن را ساخته و پرداخته است و چنین است که در فرهنگ ما، سیاوش اسطوره ای است که جان و عمق «حقیقت» را به نمایش می گذارد. خون سیاوش و گیاهی از آن می روید، برای ما گرمی و مقدس است. اما چه می شود کرد که هنوز، سینمای ما درگیر آسان گیری ها و پرداخت های نه چندان عمیق و عبورهای سرسری و گذراست؛ سیاوش ما را در این فیلم، موسیقی متن بسیار خوب بهزاد عبدی به اسطوره اش نزدیک می کند. این ملودرام عبدی است که شکاف های حسانی فیلم را پر می کند و از نظر عاطفی، تماشاگر را با خود همراه می کند و حتی نمی گذارد به درازا کشیده شدن بیهوده فیلم، چندان به چشم بیاید.

آغاز و پایان این آتلانتیس!

فیلم با جست و جوی یک غواص در زیر آب شروع می شود و اولین تصویری که با دیدن این صحنه به ذهن می رسد، جزیره گمشده آتلانتیس در اعماق اقیانوس هاست. و با همین صحنه، اما کامل شده با بیرون کشیده شدن سرو و گور سیاوش، تمام می شود. درست است: ما جهانی اتوپییایی را در اقیانوس جنگ و فاجعه از دست داده ایم. روزگار امروز ما، در حسرت روزهای خوب جنگ، که آدم هایش از جنس و لونی دیگر بودند، می گذرد. جنگ هر چه که باشد، بد است و دردناک، اما به نحو غربی جنگ برای ما خوب بود و در بستر آن ما جهانی اتوپییایی ساخته بودیم سرشار از همدلی ها و درک های متقابل... جنگ موقعیت بروز انسانیت در زیباترین و حماسی ترین شکل آن بود، جایی که جهان بخش با بخشیدن پیکر سوخته برادرش مشخص می کند که سیاوش حقیقی، کرامت است که می رود در آتش گداخته می شود تا اطا فریاش، و پیش از همه خودش جرات پذیرش حقیقت را داشته باشند.